



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: ادوار علم اصول
موضوع جزئی: ادوار چهارگانه در نزد شیعه
تاریخ: ۸ مهر ۱۳۸۸
مصادف: ۱۱ شوال ۱۴۳۰
جلسه: ۲

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

تشیع پایه گذار علم اصول:

دیروز عرض کردیم که با مجموعه‌ی قرائن و شواهدی که در دست است می‌توان تقریباً با اطمینان گفت که علم اصول در دامن اهل بیت و اصحاب ائمه (ع) و بعدهم عالمان مکتب اهل بیت (ع) متولد، رشد و نمو پیدا کرد، البته اگر چه اهل سنت و اخباریین این عقیده را دارند که علم اصول به وسیله‌ی عامه و اهل سنت ابتدائاً پیدا شد و همچنین دسته‌ای از علمای شیعه از جمله‌ی آن‌ها مرحوم شهید صدر است. مرحوم شهید صدر معتقد است به هر حال علم اصول ابتداءً به وسیله اهل سنت تکون پیدا کرد اگر چه خود ایشان هم معتقد است که بذکر فکر اصولی به وسیله‌ی ائمه و اصحاب ائمه کاشته شد و بعد به مرور رشد پیدا کرد.

با این حال عقیده ما بر این است که شیعه در این جهت تقدم دارد چون ملاک را اگر تصنیف رساله‌های اصولی و کتاب‌های اصولی قرار بدهیم در این جهت حداقل از حیث تصنیف رسالات اصحاب ائمه مقدم هستند، بله اهل سنت به جهت نیاز بیشتری که داشتند به قواعد اصولی طبیعتاً ممکن است ادعا بشود که وسعت بیشتری در بین آنها داشته است.

ادوار علم اصول بنا بر نظر شهید صدر:

اما مطلب دیگری که قرار بود بحث شود، بحث از ادوار علم اصول است، علم اصول از ابتداء تا به این جا چه ادواری را طی کرده است. در تقسیم‌بندی این ادوار هم اختلاف نظر وجود دارد بعضی‌ها مثل خود مرحوم شهید صدر ادوار علم اصول را سه دوره ذکر کرده‌اند: (۱) دوره‌ی تأسیس (۲) دوره‌ی تمهید (۳) دوره‌ی کمال دوره اول:

منظور از دوره‌ی تأسیس یعنی آن دوره‌ای که علم اصول در آن دوره ایجاد شد و تأسیس شد این دوره را تقریباً در اوایل بعد از غیبت کبری ایشان قرار داده‌اند که شروعش با رساله‌ها و کتاب‌هایی است که توسط ابن جنید و ابن ابی عقیل نوشته شده و بعد به وسیله‌ی شیخ مفید و شیخ طوسی و سید مرتضی کمال و توسعه پیدا کرده است.

دوره دوم:

مرحله‌ی تمهید در واقع مرحله‌ای است که مقدمات کمال علم و گسترده شدن علم اصول محسوب شده است که در ادوار میانی تاریخ علمی ماست.

دوره سوم:

دوره‌ی کمال را هم در زمان علامه‌ی وحید بهبهانی به این طرف که خود این دوره را هم دارای یک مرحله‌ی می‌دانند یعنی تقریباً از قرن یازدهم هجری که اخباری‌ها یک هجوم فکری به اصول فقه شیعه کردند که تقریباً یک صد سال هم سیطره داشتند بر مراکز علمی شیعی که با ظهور وحید بهبهانی آن سیطره پایان پیدا کرد و فکر اصولی نضج تازه‌ای گرفت علی‌ای الحال ایشان این سه دوره را قائل بود.

تفاوت و ملاک تقسیم‌بندی ادوار علم اصول:

بعضی‌ها نه دوره برای علم اصول ذکر کرده‌اند طبیعتاً هر کدام از این‌ها به یک ملاک و معیاری این تقسیم‌بندی‌ها را انجام داده‌اند به هر حال آنچه که اتفاق افتاده از ابتداء تا به اینجا عیان و آشکار است. باید گفت که معیار و ملاک‌های تقسیم‌بندی متفاوت است بعضی‌ها ملاک را اوج و قله‌های علم اصول قرار داده‌اند و هر گاه علم اصول در یک دوره‌ای به یک اوج قله‌ای رسیده است آن را به عنوان یک دوره و آغاز دوره‌ای قرار داده‌اند، بعضی‌ها به این قله‌ها توجه نداشتند هر تحولی که در یک زمانی ولو قله نبوده است، هر تحولی که در یک زمان اتفاق افتاده است آنرا یک ملاک قرار دادند و این تقسیم‌بندی را انجام دادند مثلاً فرض بفرمایید آمدند گفتند در فاصله‌ی شیخ طوسی تا ابن ادریس که حدود ۱۰۰ سال است، از زمانی که شیخ طوسی آمد و کتاب عده را نوشت، شیخ طوسی به جهت نبوغ فوق‌العاده و قدرت خارق‌العاده‌ای که در علوم مختلف داشت و در فنون مختلف کتاب‌هایی از او هم باقی مانده بود تا صد سال تقریباً حدود یک قرن فکر شیخ طوسی بر حوزه‌های علم شیعی به خصوص حوزه‌ی نجف که پایه گذارش بود سایه انداخته بود تا زمانی که ابن ادریس ظهور پیدا کرد تقریباً یک وجهی تقلیدی در مراکز علمی حاکم بود در تقسیم‌بندی این دوره مثلاً به عنوان مثال عرض می‌کنم آمده‌اند این دوره بین شیخ طوسی تا ابن ادریس را اسمش را گذاشته‌اند دوره‌ی رکود لذا ملاک‌های تقسیم‌بندی‌ها متفاوت است برای ما خیلی مهم نیست بخواهیم این تقسیم‌بندی‌ها را به نقد بگذاریم بیاییم بحث بکنیم این تقسیم‌بندی غلط است یا درست است، این مطلب خیلی هم ثمری ندارد با یک معیارهایی این تقسیم‌بندی‌ها انجام شده است اما ما با عنایت به اتفاقاتی که افتاده یک تقسیم‌بندی کلی‌تری از ادوار علم اصول ذکر کردیم که حالا جزئیات این ادوار را هم خودتان مطالعه می‌فرمایید.

ادوار علم اصول بنا بر نظر مختار:

من فقط یک توضیح مختصری راجع به این ادوار عرض می‌کنم البته دوره‌ی چهارم هم مانده که آن را بعداً خدمتان تقدیم می‌کنیم که این ادوار چهارگانه‌ای که به عنوان ادوار علم اصول ذکر شده است چه ویژگی‌هایی دارد و هر دوره چه مختصاتی داشته است خیلی خلاصه این را بیان کنیم و این بحث را هم تمام و به ویژگی این ادوار اشاره خواهیم کرد.

مقدمه :

ابتداءً یک توضیح مختصری به عنوان مقدمه از عنوان تکوّن علم اصول لازم می‌دانم خدمتتان عرض کنم تا بعد برسیم به این بحث و ویژگی‌هایی که در ادوار است این مقدمه را خوب عنایت بکنید که البته بحث مبسوطی است که من خلاصه‌اش را خدمتتان عرض می‌کنم.

در زمان اهل بیت (ع) و ائمه معصومین (ع) تنها چیزی که به عنوان علم شریعت شناخته می‌شد و در بین مردم رایج بود و مورد استفاده بود روایات بود و نصوص یعنی علم شریعت چیزی به غیر از روایات و نصوص نبود، قرآن که در دسترس بود روایات تقریباً مهم‌ترین چیزی بود که هم در صدد تفسیر آیات قرآنی بود و هم در رابطه‌ی با احکام شرعی، اخلاق و اعتقادات وارد می‌شد و به سؤالات پاسخ داده می‌شد یا حالا ابتداءً خود آن بزرگواران چیزی را می‌فرمودند بعد که نیازهای جامعه‌ی اسلامی توسعه پیدا کرد با توسعه‌ی این نیازمندی‌ها طریقه‌ی فهم احکام شرعی از مرحله‌ی استناد به ظواهر روایات و ذکر روایات بالاتر رفت و احتیاج به تعمق و تفکر و خبرویت بیشتری پیدا شد تا آن موقع جوامع هنوز در مسائل بسیطی که با آن مسائل مواجه بودند با مراجعه به اهل بیت (ع) سؤالاتشان را می‌پرسیدند و پاسخشان را هم می‌گرفتند آن‌هایی هم که این روایات را بلد بودند که خود حفظ و کتابت روایات و نصوص یک امر مهمی به شمار می‌رفت آن‌ها هم به عنوان فقیهان شناخته می‌شدند که در مراجعاتی که به آن‌ها می‌شد وقتی می‌خواستند پاسخ سؤالات شرعی را بدهند از خودشان چیزی نمی‌گفتند وقتی یک سؤالی از آن‌ها می‌شد می‌گفت قال الصادق (ع) کذا و کذا متن روایت را به عنوان پاسخ سؤالات شرعی ذکر می‌کردند.

اما هر چه این جامعه گسترده‌تر شد دسترسی‌ها کم‌تر شد، نیاز به آن شد که از همان روایاتی که در دسترس بود و در اختیار بود تعمق بیشتری در آن‌ها بشود و پاسخ به سؤالات شرعی داده بشود لذا بعد از آن که این نیاز پیدا شد در واقع فقیهانی متولد شدند و پیدا شدند که متکفل بیان احکام شرعی بودند یعنی فقیه آن دوره با فقیه مصطلح امروزی ما متفاوت است فقیه در آن دوره در واقع کارش این بود با تعمق و تفکر در روایات و استظهاری که از این روایات می‌کند و ذکر متن روایت به سؤالات شرعی پاسخ بدهد، در واقع بذر فکر فقهی اول در دامن شیعه و در دامن اهل بیت (ع) و اصحاب اهل بیت (ع) علم حدیث پیدا شد بعد از علم حدیث علم فقه البته فقه با همان محدودیت‌ها و بساطت‌هایی که در آن ایام داشت باز وقتی جلوتر که می‌آیم به موازات گسترش لزوم تعمق و تفکر در روایات و مواجه شدن با مسائل جدید توجه به آن اصول و عناصر مشترکی که می‌شد به وسیله آن‌ها احکام شرعی را استنباط کرد پیدا شد یعنی علماء به این مسئله یعنی عناصر مشترکی که به درد استنباط می‌خورد مثل حجیت خبر ثقه کم کم توجه پیدا کردند و این قواعد عامه مورد عنایت بیشتری قرار گرفت از همین جا به مرور بذر فکر اصولی کاشته شد یعنی از نظر تقدم و تأخر زمانی اگر بخواهیم حساب بکنیم آن‌چه که اول تکوّن پیدا کرده است: علم حدیث است بعد علم فقه است بعد علم اصول است.

ما هر چه از زمان معصومین و دسترسی‌هایی که به معصومین است فاصله می‌گیریم مردم امکان این را کم‌تر پیدا می‌کنند که از معصومین و یا شاگردان بی واسطه آنها مسائل مورد نیاز خود را بگیرند آن‌جاست که این مسئله اهمیت بیشتری پیدا می‌کند کم‌کم قواعد اصولی یعنی آن قواعدی که در روایات و ادله بشود به آن استناد کرد و احکام شرعی را بشود استنباط کرد مورد توجه قرار گرفت و در واقع به مرور علم اصول پدیدار شد حالا نگوئید این مطلب با این نکته که ما بیان کردیم که علم اصول در نزد شیعه از نظر زمانی مقدم است نسبت به اهل سنت با این حرف منافات دارد، نه هیچ منافاتی هم ندارد، ما این روند را یعنی توسعه‌ی علم اصول و ورود تصنیفات جدید و کتاب‌های جدید را طبیعتاً در بعد از زمان غیبت کبری داریم اما به هر حال فکر اصولی و روش استنباط با اتکاء بر این عناصر مشترک و قواعد عمومی در زمان خود اهل بیت (ع) و توسط اصحاب ائمه (ع) پایه‌گذاری شده است. اما به هر حال مسئله این است وقتی ما می‌رسیم به تقریباً زمانی که حضرت ولی عصر روحی و ارواح العالمین له الفداء غیبت کبری ایشان آغاز می‌شود بعضی از این قواعد و اصول و عناصری که به نحو عمومی و مشترک قابل استناد بودند برای احکام این‌ها در لابه‌لای کتب وجود داشتند ولی جدا نشده بودند یعنی آن موقع اگر فرض بفرمایید بزرگان اصحاب ائمه تدریس می‌کردند علم شریعت را این جور نبود که تدریس فقه با اصول جدا باشد فقه با حدیث جدا باشد از نظر تصنیفات هم این جور نبود مستقل باشد اما به مرور که جلوتر می‌آییم در زمان شیخ مفید و سید مرتضی به خصوص این استقلال پیدا می‌شود، می‌توانیم بگوئیم از زمان شیخ مفید و بعد هم سید مرتضی استقلال علم اصول از فقه هم از حیث تدریس هم از حیث تصنیف خود سید مرتضی در کتاب الذریعه به این مطلب اشاره می‌کند که بعضی از بزرگانی که در اصول فقه کتاب نوشته‌اند بعضی مسائل علوم دیگر هم داخل در این‌ها است ایشان می‌گویند نه فقط علم اصول ممزوج با فقه و حدیث بود بلکه حتی ممزوج با علم کلام هم بود الآن برای ما این مطلب خیلی امر تعجب‌انگیزی است خود سید مرتضی در کتاب الذریعه به صراحت به این مطلب اشاره می‌کند که کسانی در علم اصول فقه کتاب نوشته‌اند اما مسائل را و قواعدی را در این کتاب مطرح کرده‌اند که قطعاً این‌ها از مسائل علم کلام و علم اصول دین است ربطی به اصول فقه ندارد پس ببینید از زمانی که فکر اصولی تولد پیدا کرد تا زمانی که علم اصول مستقل شد از حدیث و فقه و از کلام یک دوره‌ای را طی کرده است ما چه دوره‌های علم اصول را سه تا بدانیم چه نه تا بدانیم چه چهار تا بدانیم چه پنج تا بدانیم به هر حال این مسیر طی شده است علم اصول از زمانی که شروع شد توجه به آن و رساله نویسی درباره‌ی آن تا زمانی که بحث استقلال و انفکاکش از سایر علوم پیدا شد این یک زمانی را طی کرد و این جور نبود که از اول اصول فقه به عنوان علم مستقلی درآمده باشد یک مسیری طی شده است تا تهذیب شده است اولاً جدا شد ثانیاً تهذیب شد از مسائلی که مربوط به علم اصول فقه نبود حالا مثلاً من یک نمونه را خدمتان عرض کنم دقت کنید برای این که خیلی کلی هم نباشد تازه بعد از استقلال علم اصول از کلام که تقریباً از زمان سید مرتضی این آشکار شد ایشان در الذریعه این علوم را از هم جدا کردند اما رسوبات آن اختلاط و امتزاج قبلی همان‌طور تا قرن هفتم و هشتم امتداد داشت تا

زمان علامه حلی من یک نمونه را خدمتتان عرض می‌کنم در اصول روایات ظنی یکی از منابع اصلی ما است اخبار آحاد و روایات الآن این جور است شما کتاب برائت را باز کنید برای اثبات برائت یکی از ادله‌ی مهم شما حدیث رفع است در علم اصول فقه، در خود فقه و فروع احکام کاری نداریم در خود اصول فقه ما برای اثبات برائت استدلال می‌کنیم به حدیث رفع (رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تَسْعَةً) در استصحاب به اخبار تمسک می‌کنیم الآن یک چیز پذیرفته شده و مسلمی است که در اصول فقه می‌شود برای استفاده‌ی قواعد اصولی به اخبار و روایات آحاد تمسک کرد اما این مسئله از قرن هفتم به بعد پیدا شد از بعد سید مرتضی تا قرن هفتم که محقق صاحب شرائع پا به عرصه‌ی وجود گذاشت در این دوره در اصول فقه می‌گفتند به خبرهای واحد نمی‌شود تمسک کرد یعنی حدیث رفع برای اثبات برائت تا قرن هفتم جایی نداشت علتش چی بود می‌گویند همان رسوبات باقی مانده‌ی از اختلاط و امتزاج علم اصول با علم کلام چون در اصول این تعبیر را داشتند که (لِأَنَّ الدَّلِيلَ فِي الْأَصُولِ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ قَطْعِيًّا) این که گفتند يجب الدلیل ان یکون قطعياً منظور اصول دین است اما این را به عنوان اصول فقه هم تلقی کرده بودند و این همین طور باقی مانده بود تا قرن هفتم از قرن هفتم است که استدلال به اخبار آحاد برای استفاده‌ی قواعد اصولی پیدا می‌شود.

خلاصه ادوار:

ادوار علم اصول را به چهار دوره تقسیم می‌کنیم:

- ۱) دوره‌ی قبل از تألیف علم اصول است که این در زمان ائمه و اصحاب ائمه (ع) به خصوص در ایام امامت امام باقر (ع) و امام صادق (ع) است البته در این دوره رساله‌های مختصری نوشته شده است که اسامی بعضی از این کتاب‌ها و اصحاب ائمه را در نوشته‌ای که خدمتتان داده شده است ذکر کردیم.
- ۲) دوره‌ی تألیف است که بعد از زمان ائمه می‌باشد از زمان ابن عقیل و ابن جنید تا سید مرتضی ببینید دیروز هم که ما عرض کردیم پیدایش علم اصول آیا به دست شیعه و عالمان شیعه بوده یا به دست اهل سنت سخن از پیدایش علم اصول بود بله اگر تألیف بخواهد ملاک باشد یعنی تألیف مستقل کامل بعد از غیبت کبری و بعد از زمان ائمه شروع شد ولی این که یک کتاب مستقل کاملی نوشته بشود غیر از مسئله‌ی پیدایش علم اصول است.
- ۳) دوره‌ی بسط علم اصول است که تقریباً از زمان شیخ طوسی که او هم از شاگردان شیخ مفید و سید مرتضی بوده است شروع می‌شود تا زمان علامه حلی و شهید اول و تا زمان وحید بهبهانی.
- ۴) دوره‌ی چهارم دوره‌ی شکوفایی و اوج علم اصول است که خود این دوره هم به مراحل سه گانه‌ای دسته‌بندی شده است، شما خودتان به این سه مرحله‌ی دوره‌ی چهارم مراجعه کنید که این مراحل و این ادوار چه اشخاص بزرگی در این ادوار ظهور کردند و چه کتاب‌های مهمی نوشته شده است.

مقایسه ادوار چهارگانه:

اما مسئله‌ی مهم دیگر ویژگی‌های این ادوار است در اینجا به چند مطلب اشاره می‌کنیم و پرونده این بحث را می‌بندیم.

ویژگی دوره اول:

در دوره‌ی اول که دوره‌ی ما قبل تألیف است استنباط و اجتهاد صرفاً به صورت بیان نصوص و روایات بوده است یعنی آنچه را که اصحاب از احادیث می‌فهمیدند همان را می‌آمدند برای مردم نقل می‌کردند اما از زمان ابن عقیل و ابن جنید تا زمان شیخ طوسی که ابتدای دوره‌ی سوم است در واقع اجتهاد و استنباط مبتنی بر آن قواعد شد یعنی در دوره‌ی اول قواعد مورد استفاده نبوده است از اواسط دوره‌ی اول بعد به مرور تا زمان غیبت کبری یک مقداری بابش باز شد. در دوره‌ی اول اصلاً صحبت از قواعد و استفاده از قواعد نبود اما در دوره‌ی دوم استفاده این قواعد و استنباط مبتنی بر این قواعد شروع شد.

ویژگی دوره دوم:

الف): با لحاظ آن مقدمه‌ای که گفتیم معلوم شد که در دوره‌ی اول مباحث اصولی فقهی و کلامی ممزوج بودند اما در دوره‌ی دوم تقریباً این استقلال و انفصال حاصل شد کتاب‌های مستقلی تصنیف شد چون از زمان ابن جنید به بعد کتاب‌های جدید و رساله‌های مفصل‌تری در این رابطه نوشته شد.

ب): از ویژگی‌های دیگری که می‌شود در این جا مطرح کرد این است که در دوره‌ی اول اصلاً غیر از کتاب و سنت هیچ منبع دیگری برای احکام وجود نداشت، از دوره‌ی دوم است که هم پای عقل به عنوان یک منبع محکم شرعی وارد دایره‌ی استنباط شد و هم اجماع، دلیل عقل از زمان شروع دوره‌ی دوم مورد توجه قرار گرفت در مورد ابن جنید می‌گویند این قدر به دلیل عقل توجه می‌کرد که معروف شده بود که او سنی است باینکه او از علمای شیعه بوده ولی اتکای غیر متعارف او بر دلیل عقلی با توجه به پیشینه‌ای که بود و بزرگانی مثل شیخ صدوق و شیخ کلینی که این‌ها همه‌ی اتکاءشان بر روایات بود سبب این اتهام شد. وقتی ابن جنید می‌آید و پای عقل را به عنوان یک دلیل و منبع حکم شرعی به دایره‌ی استنباط باز می‌کند متهم می‌شود به این که او سنی است خیلی‌ها می‌گفتند که او اهل قیاس است اهل استحسان است همین حالا هم در مکاسب و بعضی از کتاب‌ها را که نگه کنید، ابن جنید معمولاً آراء شاذ زیادی دارد به هر حال عقل در دوره‌ی دوم به عنوان یک منبع حکم شرعی شناخته شد و همچنین اجماع، اجماع در واقع اصلاً به عنوان یک دلیل جدا و مستقل در دوره‌ی اول مورد توجه نبود اما در دوره‌ی دوم بود که پای اجماع باز شد این تفاوت‌های دوره‌ی اول و دوم که عرض شد.

ویژگی‌های دوره سوم:

الف): در دوره‌ی سوم یک اتفاقی که افتاد، تفریع فروع جدید بود حالا این که فروع جدید وارد فقه شد یا به جهت این بود که خود فقها افتراض فروض می‌کردند و لو این که هنوز در جامعه هم کسی سؤال نکرده

بود یا به این جهت بود که وقتی نیازهای جامعه روزافزون می‌شد، مسائل جدید پیش می‌آمد خوب طبیعتاً فروعیات جدید هم پیدا می‌شد و باید سؤال می‌کردند فروعیات جدید در دوره‌ی سوم زیاد می‌شود و این باعث می‌شود دامنه‌ی علم اصول گسترده شود و کتاب‌های بسیار مفصلی در این زمینه نوشته شود که باز نام بعضی از کتاب‌هایی که در این جا می‌شد ذکر کرد چند نمونه را ما ذکر کردیم کتاب‌هایی مهم است و کم هم نیست که از عده‌ی شیخ طوسی شروع می‌شود می‌آید تا زمان شیخ بهایی و کتاب زبده الاصول، این‌ها هر کدامشان مثل محقق حلی علامه حلی صاحب معالم ابن ادریس این‌ها همه کتاب‌های مبسوطی در این زمینه داشتند و آخرینش هم حالا قبل از زبده الاصول، معالم همین کتاب معالمی که قبلاً در حوزه تدریس می‌شد کتاب معالم الدین و ملازم المجتهدین مربوط به پسر شهید ثانی است کتاب بسیار خوب و قابل استفاده‌ای است.

ب): یکی از نکات مهمی که در این دوره اتفاق افتاد ظهور روش فلسفی در فکر اصولی بود البته این اواخر دوره‌ی سوم بود یعنی تقریباً قرن دهم به وسیله محقق بزرگوار آقا حسین خوانساری پای روش‌های فلسفی و فکر فلسفی در دایره‌ی اصول باز شد که این هم از ویژگی‌های مهم این دوره‌ی سوم است از اواخر دوره‌ی سوم که همان قرن دهم است پای فکر فلسفی باز شد شاید یکی از جهاتی هم که یک مقصداری اخباری‌ها را به وحشت انداخت و یک دفعه یک هجمه‌ای را علیه اصولی‌ها شروع کردند همین ورود روش‌های فلسفی بود.

حالا دوره‌ی چهارم ویژگی‌های خاص خودش را دارد که چون قریب به زمان ما می‌شود و قرن یازدهم تا قرن چهاردهم را شامل می‌شود. این سه قرن اخیر که اوج شکوفایی علم اصول است دو نکته راجع به این دوره‌ی چهارم است که در جلسه آینده عرض می‌کنیم و می‌رویم سراغ بحث‌های اصلی علم اصول إن شاء الله.

بحث جلسه آینده: بیان ویژگی‌های دوره چهارم